

نقدی بر کتاب

«ویتگنشتاین و غایت فلسفه: نه نظریه و نه درمان»

عطیه زندیه*

چکیده

هر علمی از طریق مبانی آن شناخته می‌شود. یکی از مبانی علم که در شناخت آن بسیار اثرگذار است «غایت» علم است. در فلسفه نیز فلاسفه بر اساس تعریفی که از آن دارند غایتی برای فلسفه در نظر می‌گیرند. در این مقاله بر نظر ویتگنشتاین در مورد غایت فلسفه تمرکز شده است. محور اصلی برای وصول به این مقصد، کتاب ویتگنشتاین و غایت فلسفه: نه نظریه و نه درمان، اثر دنیل هوتو است که وی در آن به بیان «غایت فلسفه» از نظر ویتگنشتاین می‌پردازد. هوتو بحث خود را از منطق آغاز می‌کند. سپس تفاسیر قدیمی‌تر در خصوص غایت فلسفه در نظر ویتگنشتاین را مطرح کرده و آنها را به چالش می‌کشد. وی، ابتدا، تفسیر نظریه‌ای و مابعدالطبیعی و سپس تفسیر درمانی را که بنابر آن بسیاری از ملاحظات رساله بی‌معناست، نفی می‌کند و در پایان، تفسیری نو از غایت فلسفه در نظر ویتگنشتاین ارائه می‌کند که مبتنی بر توصیف، و براساس عمل‌گرایی در زندگی روزمره است. البته به این تفسیر هوتو نیز انتقاداتی وارد است و لازم است تا برخی مؤلفه‌های آن مورد بازبینی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: ویتگنشتاین، غایت، تفسیر نظریه‌ای، تفسیر درمانی، توصیف، روشن‌سازی.

۱. مقدمه

هر علمی از طریق مبانی آن شناخته می‌شود. در این مقاله، با استفاده از کتاب ویتگنشتاین و غایت فلسفه: نه نظریه و نه درمان^۱ به بیان تفسیر جدیدی از غایت فلسفه در نظر ویتگنشتاین، از زبان دنیل د. هوتو می‌پردازیم.

*استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شهید مطهری. zandieh2007@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱

یکی از ویژگی‌های فلسفه معاصر این است که برخی از فلاسفه، اندیشه خود را مورد بازنگری قرار می‌دهند. ویتگنشتاین از جمله آنان است. از او دو فلسفه برجای مانده که هر دو در دنیای تفکر معاصر اثرگذار بوده‌اند.

هوتو، در این اثر، جریان تفکر ویتگنشتاین را در سراسر دوران فکری او مورد تفحص قرار می‌دهد تا تفسیری نو از غایت فلسفه در نظر ویتگنشتاین ارائه کند. از نظر هوتو، اندیشه‌های ویتگنشتاین بر بستری واحد جریان دارند. اوبحث خود را از جایی آغاز می‌کند که به گمانش بنیان تمام اندیشه‌های ویتگنشتاین است و آن چیزی نیست جز «منطق». منطقی که در رساله بنیان‌گذاری می‌شود، بر اندیشه‌های ویتگنشتاین سایه انداخته و روش فلسفی او را در سراسر کارش متحد می‌کند. بدین منظور ابتدا دو تفسیر مشهور ویتگنشتاین «تفسیر نظریه‌ای» (theoretical interpretation) و «تفسیر درمانی» (therapeutic interpretation) را به چالش می‌کشد تا تفسیر سوم را معرفی کرده و از آن دفاع کند. مطابق تفسیر سوم، فلسفه، فهم ما را از مسائل مهم فلسفی روشن می‌کند.

هوتو امید دارد دیدگاهش جایگزین مناسبی برای تفسیرهای معاصر دیگر از ویتگنشتاین باشد. گرچه اذعان می‌کند ممکن است شایستگی لازم را برای کسب این موقعیت نداشته باشد، اما دست‌کم خوشنود خواهد شد اگر برخی از دیدگاه‌های مهم ویتگنشتاین را روشن کند. در واقع، نام این اثر، برآمده از سه هدف اصلی هوتو است: در عنوان اصلی اثر، تفسیر خود هوتو از غایت فلسفه در نظر ویتگنشتاین، مستتر است و عنوان فرعی اثر بر ردّ دو تفسیر نظریه‌ای و درمانی دلالت دارد.

در این مقاله، نویسنده و اثر او معرفی خواهند شد. سپس چکیده‌ای از محتوای اثر بر اساس محورهای اصلی آن ارائه خواهد شد. در ادامه آرای نویسنده مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در نهایت از مباحث مطروحه نتیجه‌گیری به عمل خواهد آمد.

۲. معرفی کلی نویسنده و اثر

دنیل هوتو، فیلسوف امریکایی و پروفیسور روان‌شناسی فلسفی است. او پس از تحصیلات خود، سال‌های ۲۰۱۳-۱۹۹۵ را در دانشگاه هرتفوردشایر (Hertfordshire) و از سال ۲۰۱۳ تا کنون، در دانشگاه ولونگونگ (Wollongong) خدمات علمی خود را ارائه کرده است.

تخصصاً در زمینه فلسفه ذهن، فلسفه ویتگنشتاین، روان‌شناسی، روان‌شناسی فولکلور، علوم شناختی و هم‌چنین عمل‌گرایی (enactivism) است. پژوهش‌های هوتو در زمینه فهم طبیعت انسانی با رویکرد به علم طبیعی است. او مابعدالطبیعه غیرشخصی طبیعت‌گرایانه معاصر را نمی‌پذیرد. تمرکز پژوهش‌های اخیر او در مورد آگاهی و فهم اجتماعی روزمره است. شرکت در همایش‌های تخصصی در زمینه روان‌پزشکی بالینی، کارشناسی آموزش و پرورش، روان‌شناسی ورزشی از دیگر فعالیت‌های اوست. هوتو تا کنون کتاب‌هایی را به چاپ رسانده است. از جمله: حضور ذهن (۱۹۹۹)؛ *ورای فیزیکیالیسم* (۲۰۰۰)؛ *ویتگنشتاین و غایت فلسفه: نه نظریه و نه درمان* (۲۰۰۳)؛ *عمل‌گرایی افراطی* (۲۰۰۶)؛ *شرح روان‌شناسی‌مردمی* (۲۰۰۸).

کتاب *ویتگنشتاین و غایت فلسفه*، دارای ۲۶۱ صفحه است و شامل ۶ فصل می‌شود که عبارتند از: (۱) تمرکز بر منطق، (۲) فقط امور واقع؛ (۳) در پی وضوح کامل؛ (۴) بدون تبیین؛ (۵) قبل از واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم؛ (۶) توصیف تنها.

۳. نقد و بررسی شکلی اثر

هر فصل این اثر با سخن برگزیده‌ای از ویتگنشتاین آغاز می‌شود که با محتوای آن ارتباط تنگاتنگ دارد. سپس مقدمه‌ای برای معرفی فصل ارائه می‌شود و در ادامه، بدنه اصلی آن مطرح می‌گردد. هر فصل، نتیجه‌گیری مستقلی دارد که علاوه بر جمع‌بندی مختصر مطالب، بعضاً افق‌های فصل بعدی در آن گشوده می‌شود. هم‌چنین، هر فصل، به صورت مستقل یک موضوع را پیگیری می‌کند. در طرح کلی کتاب، هر فصل، بخشی از نظر نویسنده را تأمین می‌کند تا او را به هدف اصلی‌اش برساند. کتاب دارای پی‌نوشت‌ها و منابع کافی و نمایه‌ای مختصر می‌باشد.

هوتو در نگارش این کتاب از سه مقاله چاپ‌شده‌اش استفاده کرده است:

- فصل ۳ از مقاله «معناسازی از بی‌معنا: کرگگور و ویتگنشتاین^۳» با همکاری جان لپیت (John Lippitt)؛

- فصل ۴ از مقاله «آگاهی روشن شده: نقد ویتگنشتاینی‌ها به طرح دنت^۴»؛

- فصل ۵ از مقاله «آیا ویتگنشتاین دوم ایده‌آلیست استعلائی است؟^۵» با همکاری کواتس (Coats).

هوتو، شأن یک فیلسوف تحلیلی را دارد که با بیانی روشن، مطالب را عرضه می‌کند. او کتاب را براساس سبک واحدی نگاشته است. وی در هیچ فصلی، مستقیم و

بی‌واسطه به سراغ افکار ویتگنشتاین نمی‌رود و با استناد به آرای او، ادعای خود را به کرسی نمی‌نشانند. او در هر فصل، از فلاسفه‌ای که در آن زمینه تخصص دارند و نظریاتی موافق یا مخالف ویتگنشتاین ارائه کرده‌اند، استفاده می‌کند و بیانات ویتگنشتاین را با آنان در تقابل قرار می‌دهد. به این ترتیب، زمینه بحث را گسترش داده و آن را کم‌کم به سوی هدف مورد نظر خود، سوق می‌دهد.

ارزش واقعی این اثر در مباحث انتقادی آن در مورد موضوعاتی است که در فلسفه معاصر رایج است: مباحث از کانت، هگل، راسل و فرگه شروع می‌شود، و با مباحث شأن و مقام ملاحظات رساله در مورد مابعدالطبیعه، تفسیر نظریه‌ای و درمانی، بحث دنت از آگاهی، قرائت کیریپکی در پیروی از قاعده، رویکرد نسبت به واقع‌گرایی و ایده آلیسم و ارائه تفسیری نو از غایت در نظر ویتگنشتاین ادامه پیدا می‌کند. نقطه قوت این اثر، طرح تفصیلی مطالب از فلاسفه مختلف است، اما همین امر باعث شده هوتو مسیری طولانی‌تری را برای بیان عقیده خوب ببیند. او می‌توانست با مراجعه به آرای ویتگنشتاین و ردّ تفاسیر آن، به هدف خود برسد. از این جهت، خط سیر اصلی کتاب را باید با پیچ و خم‌های فراوان دنبال کرد. با این همه این اثر که کاملاً تخصصی است، می‌تواند یکی از مشارکت‌های مهم سال‌های اخیر در مطالعات مربوط به ویتگنشتاین باشد.

گرچه این اثر از نظر شکلی و چاپی شکیل است، صفحه‌آرایی منظم و متناسبی دارد و تقریباً کلیه موارد فنی در آن رعایت شده است، اما عاری از اغلاط چاپی نیست. این اغلاط عبارتند از: صفحه ۱۶، واژه claimed به صورت clamed // صفحه ۴۲، فقره ۵۳۵۱ / ۵ به صورت ۵/۵۳۵/۱ // صفحه ۴۵، فقره ۵/۴۳۱ // به صورت ۵/۴۳/۱ // صفحه ۵۳، فقره ۲/۰۱۲۳ / ۲ با شماره ۲/۱۲۳ // صفحه ۶۵، واژه way station بدون فاصله // صفحه ۷۳، قطعه ۳/۲۴ / ۳ با شماره ۳/۲۵ // صفحه ۷۵، به جای شماره صفحه از علامت پاراگراف استفاده شده است // صفحه ۸۲، فقره ۶/۳۷ / ۶ با شماره ۶/۷ // صفحه ۸۵، فقره ۵/۵۵۶۳ / ۵ با شماره ۵/۵۵۶۲ // صفحه ۸۷، his was به جای this was // صفحه ۱۰۲، استفاده از I بزرگ درواژه Is در وسط جمله //.

۴. محتوای اثر

۴-۱. منطق

هوتو با این باور که تفکرات منطقی فلاسفه در شکل‌گیری فلسفه آنان حائز اهمیت است به روشن کردن جایگاه منطق در اندیشه ویتگنشتاین می‌پردازد. وی برای حمایت از این ادعای خود، تفکرات منطقی او را در مقابل تفکرات منطقی فلاسفه دیگر ارزیابی می‌کند: فلاسفه‌ای همچون کانت و هگل (ایده آلیست) و راسل و تا حدود کمتری فرگه (واقعگرا).

۱) کانت با انقلاب کپرنیکی و براساس منطق استعلایی، دیدگاهی ایده‌آلیستی را تأسیس کرد که در آن مقولات پیشینی، فرمالیسم و سوپراکتیویسم نقش اساسی دارند. او شناخت‌شناسی متفاوت با واقع‌گرایان ارائه کرد و بر دوگانه‌انگاری تأکید ورزید.

۲) هگل، با نقد دوگانه‌انگاری و سوپراکتیویسم کانت، براساس منطق دیالکتیکی به دیدگاهی وحدت‌گرایانه رسید. او به عقل کلی، فراگیر، جهانی و عینی که جهان را در تمام ابعادش می‌شناسد قائل شد و منطق را از واقعیت انفکاک ناپذیر دانست. (Hutto, 2003:6-15).

۳) راسل ابتدا هگلی بود ولی بعد به واقع‌گرایی منطقی تن داد. مهم‌ترین انتقادات او به هگل در مورد «وحدت‌گرایی» و «شکل موضوع - محمولی گزاره‌های منطق» است. راسل با توجه به ریاضیات که شرط ضروری آن، کثرت‌گرایی است، منطق موضوع - محمولی و وحدت‌گرایی را منتفی دانست. در نگاه او منطق و صورت‌های منطقی عینی و مستقلند. راسل نوعی «اتمیسیم منطقی» را پایه‌گذاری کرد.

۴) فرگه هم مانند راسل، منطق را عینی و مستقل دانست. او اندیشه‌ها و قوانین منطق را مانند قوانین علم، اوپراکتیو می‌دانست و معتقد بود منطق نمی‌تواند جدای از کاربردی که در علوم خاص دارد، هیچ محتوای جوهری از آن خود داشته باشد.

ویتگنشتاین با منطق استعلایی کانتی، واقع‌گرایی منطقی و وجود اشیای منطقی راسلی، اوپراکتیویسم فرگه‌ای مخالف بود. به باور ویتگنشتاین، منطق که ذاتی جهان و فکر است به طور مستقل وجود ندارد و محدوده‌های هر دو را در بر می‌گیرد. از نظر او، بر خلاف نظر راسل، گزاره‌های منطق تنها «امکان» بازنمایی واقعیت را فراهم می‌کند و خود، واقعیت را بازنمایی نمی‌کنند. گزاره‌های منطق، اطلاعی از جهان خارج نمی‌دهند. آنها گرچه مهمل نیستند (nonsensical) اما فاقد معنایند (senseless) و داربست جهان

را نشان می‌دهند. منطق، منعکس‌کننده جهان است و جهان را پرمی‌کند: محدوده‌های جهان، محدوده‌های منطق است (Hutto, 2003:43-45).

سخن محوری هوتو در مورد منطق ویتگنشتاین این است که هیچ «شیء منطقی» وجود ندارد. او متوجه طبیعت مفاهیم صوری است که در منطق یافت می‌شود. طبیعت مفهوم صوری را می‌توان فقط نشان داد و نمی‌توان در مورد آن سخن گفت. اشیائی که در حالات امور به تصویر کشیده می‌شوند، وجود واقعی ندارند. اصل، «صورت منطقی» است که ویژگی‌هایی دارد: محدوده امکانات ترکیبی اشیاست، آشکار می‌شود و خود را نشان می‌دهد، چیزی «بیرونی» نیست که به چیزی ضم شود، امری «درونی» است، مشترک در تصاویر است، صورت واقعیت است که آشکار می‌کند چگونه امرواقع و گزاره‌ها می‌توانند به صورت‌های ممکن درآیند، در ساختار گزاره‌ها و امرواقع ماندگار است. در تشبیه، نقش صورت منطقی، مانند نقش «مخلوط کردن» در ترکیب عناصر (شیر، آرد، شکر و...) برای پختن کیک است. چیزی به نام مخلوط کردن به عناصر اضافه نمی‌شود تا از آنها کیک پخته شود. وقتی بگوییم اگر p آنگاه q ، جمله‌ای در باره اینکه چگونه چیزها اتفاق می‌افتد نگفته‌ایم بلکه چهارچوبی برای دیدن این نوع گزاره داده‌ایم.

هوتو نتیجه‌گیری می‌کند که در رساله از طریق منطق، غایت و محدوده‌های فلسفه معین می‌شود و روشن می‌شود که چگونه فلسفه می‌تواند به غایتش برسد. چون مرزهای معنا، درونی هستند. فلسفه در نهایت می‌تواند چیزی را روشن کند که از قبل برای ما شناخته شده است. چیزی که محدوده‌های فکر را از درون محصور می‌کند. گرچه درست است که بگوییم دیدگاه منطقی ویتگنشتاین، او را از کانت و هگل و راسل و فرگه جدا می‌کند اما در ارتباط با آنها شکل گرفته است (Hutto, 2003:6-48).

۴-۲ نقد هوتو به تفسیرهای غایت فلسفه از نظر ویتگنشتاین

۴-۲-۱ نقد تفسیر نظریه‌ای

در تفسیر نظریه‌ای (افرادی همچون راسل) قرائتی مابعدالطبیعی از رساله دارند. آنان گزاره‌های زبان را بازنمایی‌کننده جهان می‌دانند. لایه‌های مختلف جهان و زبان در تناظر با یکدیگرند. از مطابقت و عدم مطابقت میان آنها «معناداری و بی‌معنایی» تبیین می‌شود (زندیه، ۱۳۸۶: ۴۵-۲۶). از نظر این مفسران، رساله بامعناست و ویتگنشتاین دو فلسفه مجزا دارد که فلسفه اولش مابعدالطبیعی است، اما فلسفه دوم او صورت‌های متفاوت

به خود می‌گیرد: ۱) برخی (کیریپکی) فلسفه دوم را به بحث «معنادر کاربرد» اختصاص می‌دهند. ۲) بعضی آن را «توصیف» زبان می‌دانند: «او از نظریه پردازی دور شد و به سوی توصیف ساده پدیده زبان رفت» (Pears, 1988:218). بعضی آن را «درمانی» می‌دانند (روحانی، ۱۳۹۴: ۹۵-۷۹): «ویتگنشتاین از نظریه به درمان رو آورد»^۱ (Gefwert, 2000: 5).

هوتو هیچ‌یک از این تفاسیر را نمی‌پذیرد. از نظر او، قائلان به تفسیر نظریه‌ای، گزاره‌های اول رساله را هستی‌شناسانه می‌خوانند. در حالی که آنها نقدی بر هستی‌شناسی راسل هستند. راسل در نظریه‌تصویری، وجود اتم‌ها یا اشیای واقعی را که امور واقع به واسطه آنها وجود دارند، می‌پذیرد (Russell, 1918: 270). این اعتقاد راسل نوعی مابعدالطبیعه است که اشیاء را بنیادی‌ترین مقوله هستی معرفی می‌کند (Hutto, 2003: 52). بنابر نظر هوتو، رساله چنین برداشتی را بر نمی‌تابد، حتی اگر بپذیریم که امور واقع چیزی جز ترتیب خاصی از اشیاء نیستند، باز نتیجه نمی‌شود که اشیاء مقوله هستی‌شناسانه مستقلی دارند. به عقیده هوتو، در نظر ویتگنشتاین، شیء چیزی بیش از جایگاه «امکانات» مختلف نیست. «اشیاء بیرنگند» (Wittgenstein, 1992a: 2/0232) و تصویر ندارند. هوتو بارها موكداً اصرار می‌ورزد که اشیاء رساله را نمی‌توان بر چیزی که در تجربه با آن مواجه می‌شویم، اطلاق کرد (Hutto, 2003: 54). هم‌چنین از نظر ویتگنشتاین، صورت منطقی اشیاء نیز نوعی چارچوب مابعدالطبیعی و مستقل از اشیاء نیست. نظر ویتگنشتاین در مورد صورت منطقی ظریف‌تر و پیچیده‌تر از این است که آن را چیزی اضافی و قابل کشف در جهان بدانیم. او صورت منطقی را ذاتی طبیعت و سرشت اشیاء می‌داند. صورت منطقی یعنی امکانات ترکیبی اشیاء: تمام راه‌هایی که آنها می‌توانند با یکدیگر ترکیب شوند یا نشوند. صورت منطقی، ذات جهان است. وی بر این باور است که اشیاء خود را نشان می‌دهند، آنها صورت نامتغیر، بستر تغییرناپذیر و جوهر جهانند، چون همه امکانات در جهان واقعی و جهان‌های ممکن از طریق آنها تأمین می‌شود. اگر آنها نبودند قادر نبودیم واقعیت را بازنمایی کنیم. بنابر قرائت هوتو، از نظر ویتگنشتاین صورت تصویری با صورت منطقی در ارتباط است و توضیح بیش‌تری برای صورت منطقی است. با اینکه صورت منطقی خود، تصویری نیست اما مشارکت صورت منطقی برای تصویری شدن، ضرورت دارد. هوتو برای رد تفسیر نظریه‌ای، دو نمونه از رساله می‌آورد و با به چالش کشیدن آرای مفسران نظریه‌ای، تفسیر خود را از آنها ارائه می‌کند:

(۱) از نظر هوتو «نظریه‌تصویری» ملاک معناداری نیست. معناداری در رساله مانند معناداری در پژوهش‌های فلسفی از طریق «کاربرد» توجیه می‌شود. او به گفته‌ای از ماونس استناد می‌کند (Hutto, 2003: 68-69) که برای فهم صورت منطقی یک بیان، باید به قواعد کاربرد آن نگاه کنیم. اگر علامت مطابق با قاعده‌ای به کار رود که صورت منطقی را منعکس می‌کند، معنا دارد (Mounce, 1981:29-30). قواعد منطقی نحوی ذاتاً صورت منطقی جهان را منعکس می‌کنند و به ما اجازه می‌دهند از آنها در موقعیت‌های خاص و نه در موقعیت‌های کلی، معنا بسازیم.

(۲) هوتوروش «تحلیل» گزاره‌ها در رساله را شبیه به روش تحلیل راسل می‌داند. گرچه ظاهر تحلیل در نظر این دوجه هم شباهت دارد اما هدف آنان یکی نیست. چون راسل در پی بنیانی مابعدالطبیعی برای جهان است اما ویتگنشتاین چنین هدفی ندارد. گرچه مفسران نظریه‌ای اوبه او چنین نسبتی می‌دهند. مثلاً پیرس، این‌راکه ویتگنشتاین نتوانست نمونه‌ای برای اشیای منطقی ارائه دهد باعث شرمندگی می‌داند (Pears, 1988: 203). بنابر قرائت هوتو، ویتگنشتاین به‌وضوح معتقد است که افکار ما در زبان خود را نمایان می‌سازند. ما بدون اینکه چگونگی کارکردن زبان را بدانیم یا چگونگی تصویرگری آن را از واقعیت درک کنیم می‌توانیم زبان را به کار بریم و به‌وسیله آن ارتباط برقرار کنیم. غیر ممکن است که بدون زبان روزمره بتوان منطق زبان را استخراج کرد (Wittgenstein, 1992a: 4/002). گزاره‌های زبانی وقتی فهمیده می‌شوند که اجزاء آنها فهمیده شود. اما برای رسیدن به این فهم می‌بایست به صورت منطقی گزاره‌های خاص دست یافت. از طریق تحلیل است که معنای حقیقی گزاره‌های روزمره آشکار می‌شود. بنابر قرائت هوتو، ویتگنشتاین قصوری نکرده است که از اشیاء و گزاره‌های بدوی مثال ارائه نکرده است چون او علاقه داشت گزاره‌ها را در موقعیت‌های خاص مورد بحث قرار دهد. اگرچه ویتگنشتاین در رساله مثالی که به موقعیت خاص اشاره کرده باشد ندارد، اما یادداشت‌ها از این مثال‌ها پر است. در رساله ما فقط می‌توانیم معنای گزاره‌های جزئی را بر اساس موقعیت‌های خاص آنها معین کنیم. تحلیل چیزی جز روشن‌سازی اندیشه‌های ما در موقعیت‌های خاص نیست. این مفهوم از تحلیل، یعنی روشن‌سازی، بعداً به توصیف درآثار بعدی منجر می‌شود. اگر قرائت ضد نظریه‌ای هوتو درست باشد بین فلسفه اول و دوم ویتگنشتاین ارتباط اساسی وجود دارد (Hutto, 2003:49-86).

۴-۲-۲ نقد تفسیر درمانی

در تفسیر درمانی، مسأله فلسفی، حاصل بدفهمی، رویکرد نادرست، آشفتگی ذهنی و نوعی بیماری است. آنان به این گفته ویتگنشتاین توجه دارند که در پرسش‌های فلسفی، آشکار کردن خاستگاه سردرگمی، اساساً مسأله را از بین می‌برد و منحل می‌کند. بنابراین وظیفه فیلسوف، درمانگری است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۲۵۵) و نقش روانکاو را دارد. نقش درمانگری به وضوح در پژوهش‌های فلسفی آمده است اما مفسران درمانی آن را به رساله هم نسبت می‌دهند و ریشه آن را در فقره ۶/۵۲۱ رساله می‌دانند که حل مسأله زندگی را در ناپدید شدن آن می‌داند. آنان معتقدند ویتگنشتاین در سراسر کار خود، روش درمانی اتخاذ کرده است.

کونت و دیاموند، مفسران درمانی افراطی ویتگنشتاین هستند و قرائت نظریه‌ای را خطا می‌دانند،^۷ چون در آن نمی‌توان «به‌طور جدی آنچه را ویتگنشتاین در مورد خود فلسفه می‌گوید لحاظ کرد» (Diamond, 1995: 18; Conant, 1989: 248, 266). در رساله گفته شده که گزاره‌های بامعنا درون محدوده زبان و گزاره‌های بی‌معنا خارج محدوده‌های زبان هستند. اما گزاره‌های رساله، خارج از محدوده زبان و بی‌معنا هستند. در واقع، این اثر خود را محکوم، و ما را با پارادکس مواجه می‌کند. آنان فقرات بی‌معنای رساله را مورد طعن قرار داده و دور ریختنی می‌دانند (Diamond, 1995: 182). بزرگ‌ترین مزیت چنین قرائتی این است که پارادکس داخلی رساله را حل می‌کند. قائلان به این نظریه از فقره ۶/۵۴ رساله بهره می‌برند که بنابراین، پس از استفاده از نردبان باید آن را دور انداخت.

هوتو این تفسیر را موجه نمی‌داند و بر این باور است که برخی از جنبه‌های مهم تفکر ویتگنشتاین را تحریف می‌کند. براساس این قرائت، بی‌معنایی در رساله، بی‌معنایی صرف (مهمل) است (Conant, 2000: 196). در این صورت، نمی‌توان بین طبقات مختلف بی‌معنایی تمایز قائل شد. هوتو از حامیان این قرائت می‌پرسد اگر فقره ۶/۵۴ واقعاً بی‌معناست چگونه می‌تواند راهنمای قرائت درمانی قرار گیرد؟ چگونه ملاحظات بی‌معنای رساله بر خوانندگانش اثر می‌گذارد؟ اگر بی‌معنایی تنها بی‌معنایی صرف است چگونه دیاموند گزاره‌های اخلاقی را جذاب‌تر از سایر گزاره‌های بی‌معنا می‌داند؟ چگونه کسانی که می‌گویند رساله بی‌معناست با خواندن آن به معنا می‌رسند؟ چگونه می‌گویند دیدگاه‌های ویتگنشتاین در مورد طبیعت معناداری رشد نکرده است،

درحالی که خود او در مقدمه پژوهش‌های فلسفی می‌گوید از ۱۶ سال پیش متوجه شدم که در رساله اشتباهات فاحشی وجود دارد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۲۶). هوتو به جای قرائت درمانی افراطی قرائت متعادل‌تری پیشنهاد می‌کند که در آثار بعدی ویتگنشتاین هم وجود دارد و آن اینکه امر بی‌معنا، دور ریختنی نیست. آن فقط در زندگی ما کاربرد اصیلی ندارد و با آن گره نخورده است. هوتو ترجیح می‌دهد بگوید در رساله نکاتی وجود دارد که باید مورد تجدید نظر قرار گیرد، نه اینکه دور ریخته شود.

۴-۲-۳ نقد تفسیر روشن‌سازی

هوتو از دیدگاه ماری مک‌گین در قرائت رساله هم یاد می‌کند که مشکلات قرائت‌های نظریه‌ای و درمانی را ندارد. مک‌گین غایت رساله را «روشن‌سازی» می‌داند: در تصویری که ویتگنشتاین در رساله از جهان می‌دهد، ضرورتاً از زبان استفاده می‌کند تا مسائل را روشن کند نه اینکه تبیین نظری درباره ارتباط زبان و جهان بدهد (McGinn, 1997: 148). ویتگنشتاین به ما می‌فهماند چه چیز باید برای ما روشن باشد تا با نظریه‌پردازی فلسفی به گمراهی نیفتیم. روشن‌سازی اطلاع‌جدیدی به ما نمی‌دهد بلکه توجه ما را به چیزی جلب می‌کند که در برابر دیدگان ما قرار دارد (McGinn, 1997: 501).

۴-۳ تفسیر نو هوتو و پایان تنش

هوتو به دنبال روشی است که بتواند این تفاسیر را بایکدیگر سازگار کند و قرائتی منسجم از آثار ویتگنشتاین ارائه دهد. قرائتی که روش او را در فلسفه اول و دوم به گونه‌ای تصویر کند که به‌طور یکنواخت به تدریج وسعت پیدا کرده است. در این صورت است که می‌توان برخی توازی‌ها را بین فلسفه اول و دوم او برقرار کرد. چون ویتگنشتاین اشکالات برخی از عقاید خود را فهمیده بود و قصد اصلاح آنها را داشت. به اعتقاد هوتو، غایت ویتگنشتاین در کارهای اولیه‌اش «روشن‌سازی» بوده، اما به دلیل محدودیتی که در مورد طبیعت زبان قائل بود نتوانست تا حد زیادی به هدفش برسد (Hutto, 2003: 101). او در مورد چیزهایی سخن گفت که بعداً متوجه شد نباید در مورد آنها چیزی می‌گفت. او فهمید که نتوانسته از عهده روشن‌سازی‌های مورد نظرش برآید. در این قرائت، هوتو قصد ندارد معضلاتی را که رساله به دام آنها افتاده، حل کند. او

می‌گوید فقط باید فهمید که رساله این معضلات را دارد. خود ویتگنشتاین هم از پس حل آنها برنیامد و کسی هم نمی‌تواند این کار را بکند.

مزیت تفسیر هوتو آن است که هم بی‌معنا بودن رساله (بنابراین درمانی) منتفی می‌شود و هم مشخص می‌شود چرا باید از قرائت نظریه‌ای پرهیز کرد. دلیل دیگری که هوتو در ردّ قرائت درمانی و «روشن‌سازی» مک‌گین می‌آورد این است که آنها اتصال بیش از حدی بین دیدگاه اول و دوم — که بلوغ بیش‌تری نسبت به دیدگاه اول دارد — برقرار می‌کنند. هوتو در قرائت خودش از رساله مدد می‌گیرد که ابتدا از نردبان استفاده کند و سپس آن را دور بیندازد (Wittgenstein, 1992a: 6/54). در واقع، بین آنچه ویتگنشتاین امید داشت به آن برسد و راهی که برای رسیدن به آن برگزیده بود و محدودیتی که برای زبان قائل بود تنش وجود داشت. هوتو معتقد است قرائت او به این تنش‌ها پایان می‌دهد. چون این نظریات او معیوب و فی‌نفسه اشتباه بودند، باعث شدند که او نتواند تبیین درستی از آنچه در نظر داشت، به دست دهد. او اشتباه می‌کرد که می‌گفت همه گزاره‌ها، امور واقع را بازنمایی می‌کنند. این فکر وارد اثر او شد و تأثیر منفی بر اکثر ملاحظات آن گذاشت. از جمله ملاحظاتی که در مورد منطق بود و اجازه نداد که آنها روشن‌سازی لازم را داشته باشند. بدون شناسایی این اشتباه او و نتایج آن، ممکن نیست به درستی بتوان توسعه فکر ویتگنشتاین را فهمید. هدف اصلی او در دو دوره روشن‌سازی بود، اما کار اول او اشتباهی داشت که باعث شد او به هدفش نرسد (Hutto, 2003:103).

پیش‌تر از قول هوتو بیان شد که ویتگنشتاین در فلسفه اول هم متوجه جنبه «کارکردی» زبان بود. در این صورت، معناداری در دو دوره با استفاده از «کارکرد» توجیه می‌شود. با این تفاوت که در دوره اول، زبان تنها یک کارکرد ارجاعی دارد، اما دوره دوم، کارکردها متعدد می‌شود. تغییر اساسی در نظر او این نبود که دونظریه کاملاً مختلف زبانی داده باشد، بلکه این بود که او خود را از کارکرد یگانه زبان خلاص کرد به نفع اینکه زبان کارکردهای کثیر و متنوع دارد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۳۰۴). بر اساس بازی‌های زبانی و صورت‌های زندگی، انواع بی‌شمار جمله و کارکرد زبانی وجود دارد. حتی این کثرت کارکرد هم امر ثابتی نیست و همواره یکسان باقی نمی‌ماند: کارکردهایی به وجود می‌آید، از میان می‌رود، به دست فراموشی سپرده می‌شود و

به علاوه، فهم او از بی‌معنایی هم به‌طور پیوسته در سراسر کار فلسفی او ادامه پیدا می‌کند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۴۹۹). در فلسفه اول، اخلاق بی‌معنا، اما مهم است و شأنی

عمیق دارد. در فلسفه اول هنوز نمی‌توانست به‌طور مثبت بگوید که امور بی‌معنا در چه جهات مهمی بایکدیگر تفاوت دارند. گرچه تا حدودی این مسأله را روشن کرده بود (زندیه، ۱۳۸۶: ۶۱-۶۵). اومی گفت اخلاق در استعلایی بودن و نداشتن گزاره‌های اصیل شبیه منطقی است، اما این در نقش‌های متفاوتی که آنها در زندگی ما ایفا می‌کنند وضوح کافی نداشت. او می‌گفت اخلاق چیزی نمی‌گوید اما سکوتی باردار و آبیستن دارد، در حالی که سکوت منطقی چنین نیست. او در زمان نگارش رساله نتوانست آنچه‌راکه در فهم مثبت‌تر ملاحظات اخلاق و منطقی در مورد معنا و بی‌معنایی پنهان است، واضح کند. وقتی کارکردهای زبان را گسترش داد این امکان برای او ایجاد شد. هنگامی که طبیعت زبان تغییر کرد وضعیت بی‌معنایی هم دگرگون شد. در فلسفه اول طبیعت زبان و محدوده معنا ملازم «صورت منطقی» بود و همه گزاره‌ها صورت منطقی داشتند، اما در فلسفه دوم، طبیعت زبان و محدوده معنا ملازم «صورت زندگی» است و تصور کردن یک زبان، تصور کردن صورتی از زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۱۹). حرکت از «صورت منطقی» به «صورت زندگی» نتیجه طبیعی تغییر نظر ویتگنشتاین در مورد طبیعت زبان بود. در ادامه همین تغییر، در ویتگنشتاین دوم به‌جای «منطق»، گرامر قوت گرفت. گرامر در فلسفه دوم، کارکرد ماهیت یا جوهر زبان را به همان طریق مشخص می‌کند که امکانات ترکیبی اشیاء، جوهر یا ماهیت جهان را مشخص می‌کردند. بدین ترتیب، موضع ویتگنشتاین در مورد صورت منطقی در فلسفه اول به‌صورت زندگی در فلسفه دوم تغییر کرد و همین تغییر راه حلی شد برای مشکلاتی که در رساله وجود داشت (Hutto, 2003:87-127).

۴-۴ بدون تبیین

هوتو با استفاده از آرای حامیان ویتگنشتاین — دنت و کریپکی — که در صدد «تبیین» برآمدند، نشان می‌دهد از نظر ویتگنشتاین تبیین مسائل از طریق نظری، ممکن نیست:

(۱) هوتو در بحث «آگاهی» از نظر دنت استفاده می‌کند و طرح او را در مورد آگاهی، تلاشی برای تبیین آگاهی می‌داند. او ویتگنشتاین را در تقابل با دنت قرار می‌دهد. البته آنان در مسأله آگاهی تاحدودی اشتراک عقیده دارند، اما در نهایت به دو مقصد مختلف می‌رسند، چون هر دو مدل دکارتی ذهن را انکار می‌کنند.

دنت به‌جای مدل دکارتی، مدل خود را که «الگوی پیش‌نویس‌های چندگانه آگاهی» است، ارائه می‌دهد. یکی از نظریات مشهور او «پدیدارشناسی نامتجانس» است که در آن

به شخص اجازه داده می‌شود تا ماهیت تجربه‌های آگاهانه خودش را توصیف کند یا متنی را در مورد جهان مفهومی یا تصویری بنویسد. ما نیز او را مؤلف ماهیت جهانی که به تصویر کشیده، می‌دانیم. این جهان مفهومی شبیه به جهان تخیلی و یک فرض نظری است که به نحو بین‌الذهانی قابل تأیید است و دارای شأن مابعدالطبیعی است. آگاهی عبارت است از متن‌هایی که در این شرایط نوشته می‌شوند و به چیزی و رای خود ارجاع نداشته و مرتبه وجودشناسی ندارند، چون چیزی نیستند جز گزارشاتی که ارائه می‌دهیم و احکامی که صادر می‌کنیم. دنت در این حد نمی‌ماند، بلکه معتقد می‌شود برای تبیین آگاهی باید تبیینی طبیعت‌گرایانه از توانایی ما برای انجام اعمال گفتاری ارائه شود. تبیین دنت از آگاهی انکار این عقیده است که حالات آگاهانه دارای محتوای کیفی هستند و لذا انکار این است که ما بتوانیم معنای پیش‌نظری از شهودهای مشترک خودمان در مورد کیفیت کلی تجربه آگاهانه داشته باشیم.

از نظر هوتو توصیفی که دنت از مدل خود می‌دهد مؤید ویژگی ارجاعی زبان است. دنت معتقد است ما می‌توانیم جایی برای هویت آگاهانه پیدا کنیم، مشروط بر اینکه وجودشناسی آنها را جدی نگیریم. دیدگاه ضد واقع‌گرایانه دنت این است که او سخن از تجربه‌های آگاهانه را سخن از انواع گزارش می‌داند. انتقاد دنت به هوتو این است که چون دنت هدف زبان را نام‌گذاری می‌داند وقتی گزارشات نتوانند اشیاء را نام‌گذاری کنند ما باید تصور کنیم که این سخن مربوط به نام‌گذاری اشیای مفهومی است.

ویتگنشتاین در بحث از آگاهی، «ذهن واقعی شده» را انکار می‌کند و آگاهی را شیء گونه نمی‌بیند. اما این بدان معنا نیست که ما در حال گزارش از اشیای موجود در جهان درونی واقعی یا مفهومی هستیم، بلکه سخن از آگاهی به معنای بیان وضعیت و موقعیت روان‌شناختی ماست. ویتگنشتاین برخلاف دنت کمک می‌کند تا برای زبان نقشی در نظر بگیریم. وقتی اسطوره ذهن واقعی شده را کنار بگذاریم نمی‌توانیم اظهارات مربوط به وضعیت روان‌شناختی خود را انواع گزارشات بدانیم. ما درد داشتن خود را از توجه بیرونی یا درونی استنباط نمی‌کنیم. ما فقط احساس درد می‌کنیم و آن را بیان می‌کنیم، چون زبان روان‌شناختی، بیانگر (expressive) است نه ارجاعی.

ویتگنشتاین معتقد است فهم اهمیت بیانگر زبان روان‌شناختی مستلزم توجه به شیوه‌ای است که زبان در صورت زندگی دارد. لذا او نظریه قانع‌کننده‌تری در مورد ماهیت آگاهی ارائه می‌دهد. از نظر او زبان روان‌شناختی منحصر به فرد است و با زبان اشیای فیزیکی تفاوت دارد. او معتقد است اولین قدم وارهاییدن از اسطوره‌های فلسفی

درمورد آگاهی است اما قدم دوم خلق اسطوره‌های جدید نیست. تنها کاری که باید انجام دهیم این است که به اعمال معمولی خود درخصوص روان‌شناسی توجه کنیم نه اینکه آنها را مورد تجدیدنظر قرار دهیم. از نظر دنت برای اینکه به آگاهی وضوح بخشیم باید نظریه‌ای اصولی و اصلاحی درمورد آگاهی ارائه دهیم، اما از نظر ویتگنشتاین آنچه لازم داریم آرایش و ترتیب تازه دادن به واقعیاتی است که از قبل می‌دانیم (Hutto, 2003:128-140).

۲) مورد دیگری که هوتو بدان استناد می‌کند تا بگوید ویتگنشتاین در پی تبیین نیست بحث «پیروی از قاعده» است. این بحث مربوط به حوزه محدودی از فعالیت‌ها و معنا و حقیقت است. مسائل اساسی‌ای درمورد اعتبار قواعد و نظریات مربوط به آنها وجود دارد. به نظر می‌رسد که قواعد دارای وجودی مستقل هستند و به عنوان یک معیار عمل می‌کنند.

مسئله دیگر این است که با چه تبیینی به این معیار دست می‌یابیم. ما باید به نحوی توانایی خود را برای کسب معیارهای مستقل تبیین کنیم. معیارهایی که ما را هدایت می‌کنند و به ما دستورالعمل می‌دهند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت پیروی از قاعده مستلزم دورکن است: ۱) ما باید خودمان را با چیزی تراز کنیم که براساس آن موفقیت و شکست می‌تواند به‌نحو مستقل ارزیابی شود. ۲) باید ممکن باشد که از طریق تأمل، تشخیص دهیم این قواعد ما را ملزم به چه چیزی می‌کنند.

کریپکی ملاحظات شکاکانه‌ای درمورد مسئله پیروی از قواعد مطرح می‌کند. فرض او این است که این مسئله اولاً، معرفت‌شناختی است. از نظر او مشکل واقعی این است که ما چگونه می‌توانیم بدانیم که از چه قواعدی باید پیروی کنیم. او طوری سخن می‌گوید که گویی به دوجنبه وجودشناسی و معرفت‌شناسی در پیروی از قاعده اعتقاد دارد. از نظر او مهم است که چگونه قواعد می‌توانند به‌عنوان واقعیات مستقل وجود داشته باشند، و چگونه ما می‌توانیم نسبت به آنها شناخت حاصل کنیم. اگر او به‌نحو موفقیت‌آمیزی درمورد اعتبار این ادعا شک کند که می‌توانیم چنین قواعدی را درک کنیم او خواهد توانست دلایل مربوط به فرض وجود جداگانه قواعد را تضعیف کند. اگر ما نتوانیم از میان تعداد نامحدودی از قواعد ممکن قاعده‌ای را که باید پیروی کنیم تشخیص دهیم در این صورت، این قاعده برای ما چه کاربردی خواهد داشت. اگر ما دستیابی قابل اعتمادی به قواعد نداشته باشیم چگونه آن قواعد می‌توانند عملکردهای ما را هدایت کنند.

از نظر کریپکی اگر ما نتوانیم شکاکیت را از بین ببریم مجبوریم نتیجه بگیریم که هیچ واقعیتهایی وجود ندارد که تعیین کند منظور ما از کلماتی که به کار می‌بریم چیست و در واقع امکان معنا از بین می‌رود. پس یا ما باید این پارادکس را حل کنیم و یا باید نوعی حذف‌گرایی را در حوزه معنا بپذیریم (Kripke, 1979: 9).

کریپکی در راه حلی که ارائه می‌کند به جای تعیین ملاک مستقل که افراد به آن دسترسی خصوصی داشته باشند آنچه را جامعه سخن‌گویان جایز می‌شمارند به عنوان ملاک مطرح می‌کند. بدین ترتیب او تبیینی متفاوت ارائه می‌دهد که عبارت‌است از اینکه آنچه مورد توافق جامعه باشد ملاکی برای تشخیص قواعد است. لذا از نظر کریپکی، هدف از پیروی از قواعد تضمین عمومیت قواعد از طریق ارائه استدلالی بر ضد زبان خصوصی است.

ویتگنشتاین در بحث پیروی از قاعده، راه حل ارائه نمی‌کند. از نظر او جریان عمل و فعالیت به وسیله قاعده تعیین نمی‌شود. ما نمی‌توانیم کاربرد درست کلمات را از طریق قاعده یا توصیف کلی به دست آوریم. بر طبق دیدگاه او باید این عقیده را کنار گذاشت که آنچه در عمل تجسم می‌یابد بتواند به نحو منحصر به فرد بر حسب یک گزاره یا توصیف که به معنای قاعده کلی است، مشخص شود. البته او انکار نمی‌کند که ما قواعد و دستورالعمل‌ها را بر اساس یک مبنای منظم در اعمال روزمره خودمان به کار می‌بریم، بلکه انکار می‌کند که این قواعد، شأن‌هویاتی را پیدا کنند که می‌توانند به نحو مستقل، از پیش، تعیین‌کننده معنا باشند. از نظر ویتگنشتاین آنچه حدود کاربرد کلمات و مفاهیم را تعیین می‌کند نوعی قاعده کلی حاکم بر آنها نیست، بلکه چنین حدودی از طریق نقشی که آنها در زندگی ما ایفا می‌کنند تعیین می‌شود. پیروی از قاعده شبیه به اطاعت از یک دستور است. ما آموزش دیده‌ایم که نسبت به یک دستور به شیوه‌ای خاص عکس‌العمل نشان دهیم. از طریق چنین فرایند یادگیری است که معنای مشترک امر بدیهی ظاهر می‌شود. پیروی از قاعده در انزوا رخ نمی‌دهد و برای بازی زبانی ما اساسی است.

اما از نظر هورتو این خطر وجود دارد که به اشتباه تصور کنیم ویتگنشتاین با بیان این نظرات خود می‌خواهد یک نظریه را جایگزین تصویر عقل‌گرایانه کند. چنین تصویری بد فهمیدن اظهارات اوست. از نظر ویتگنشتاین هیچ راهی وجود ندارد که این پارادکس را به نحو مناسب حل کنیم. ما نه می‌توانیم به شکاک تسلیم شویم و نه به او پاسخ دهیم. اشتباه اصلی وارد شدن در این چالش است. هدف ویتگنشتاین این نیست که ما را از دام شکاک برهاند، بلکه این است که کوشش‌های فلسفی برای پاسخ دادن به شکاک بیهوده

است. از نظر هوتو، ویتگنشتاین علاقه به ارائه تبیین در مورد پدیده‌های مذکور دارد، اما اینها مواردی هستند که قابل تبیین نمی‌باشند (Hutto, 2003:140-170).

۴-۵ قبل از واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم

ویلیامز، ویتگنشتاین را ایده‌آلیست (به‌امکان هیچ واقعیت مستقلی، جدا از دیدگاه ما اعتقاد ندارد) استعلایی (دیدگاه ما در مورد اشیاء، چیزی نیست که بتوانیم توضیح دهیم یا در جهان قرار دهیم) می‌داند. هوتو این نظر ویلیامز را قبول ندارد، خصوصاً تعجب می‌کند که ویلیامز دلیل ایده‌آلیستی بودن فلسفه دوم را ایده‌آلیستی بودن فلسفه اول او می‌داند. هوتو بسیاری از عقاید ویتگنشتاین را مستمر می‌داند ولی این مورد را نمی‌پذیرد، چون ویتگنشتاین اول را ایده‌آلیست نمی‌داند.

ویلیامز به‌شواهدی استناد می‌کند که در رساله وجود دارد: الف) محدوده‌های زبان من، محدوده‌های جهان من است. ب) محدوده‌های زبان را باید از درون محصور کرد. ج) «من» که این محدوده را می‌سازد چیزی در جهان نیست. دو مورد اول دال‌بر ایده‌آلیستی بودن، و مورد سوم دال‌بر استعلایی بودن رساله است. هم‌چنین به این دلیل که او از «من» خودتنها‌انگاری (solipsism) رساله به «ما»ی فراگیر و مبهم و نامتعیین، که یک عنصر مهم ایده‌آلیستی در دوره دوم است، منتقل می‌شود (Williams, 1974: 79). تنها تغییر مهم در تفکر ویتگنشتاین حرکت «از» فاعل خودتنها‌انگاری «تا» فاعل ضد فردگرایی است که «صورت زندگی مشارکتی ما» و محدوده‌های جهان را می‌سازد. این استمرار ایده‌آلیستی بودن زبانی دوره دوم را اثبات می‌کند.

هوتو، از سویی، استفاده ویتگنشتاین از «ما» را، در دوره دوم، مبهم و نامتعیین می‌داند و از سویی، انکار می‌کند که ویتگنشتاین، ایده‌آلیست استعلایی باشد. او برای انکار ایده‌آلیست بودن ویتگنشتاین در دوره اول به رساله مراجعه می‌کند. از نظری اشتباه ویلیامز طریقی است که برای اثبات نظر خود می‌پیماید، چون بر محدوده‌های زبان و جهان اصرار می‌ورزد. همین محدوده‌ها باعث می‌شود بحث «درون/بیرون» مطرح شود. هوتو اعلام می‌کند با اینکه اغلب تاکید شده بر اینکه ما نمی‌توانیم چیزی را که بیرون از این محدوده‌هاست بفهمیم، اما چون بیرون و درون در اضافه به یکدیگر معنا پیدا می‌کنند، وقتی بیرون نباشد درون هم نیست. بدین ترتیب، کل استعاره «درون/بیرون» کارایی خود را از دست می‌دهد. این استعاره باعث شده ویتگنشتاین را ایده‌آلیست استعلایی بدانند (Hutto, 2003:187). از نظر هوتو، ویلیامز در ارتباط برقرار کردن میان

خود، دردوره اول و دوم ویتگنشتاین، متوجه نشده ویتگنشتاین تا چه حد درانکار نظریه مابعدالطبیعی که می‌خواهد میان واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم تمایز برقرار کند، افراطی است. تغییر بزرگ در فلسفه دوم این نیست که محتوای رساله را کنار می‌گذارد، بلکه این است که سخنان بی‌معنای استعلایی را کاملاً حذف کند. این بیان ویتگنشتاین مشهور است که «کاری که ما می‌کنیم آن است که واژه‌ها را از کارکرد مابعدالطبیعی‌شان به‌کاربرد روزمره‌شان بازگردانیم (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

نشانه بیماری ما در فلسفه این است که از «مفاهیم برتر» استفاده می‌کنیم و می‌خواهیم ماهیت آنها را درک کنیم و از کاربرد آنها در زندگی روزمره غافل شده‌ایم. بالا به آنها نگاه می‌کنیم. با این نگاه است که می‌توانیم در مورد واقع‌گرایی یا ایده‌آلیسم بحث کنیم، بدون این نگاه، این بحث طرح نمی‌شود. اگر ما تمایل فلسفی خود را درمان کنیم پرسش غیر قابل پاسخ درباره اینکه آیا دیدگاه واقع‌گرایی را بپذیریم یا ایده‌آلیسم را، دیگر ما را به ستوه نمی‌آورد: «کشف واقعی کشفی است که مرا قادر به دست برداشتن از فلسفیدن می‌کند هنگامی که می‌خواهم این کار را بکنم - کشفی که به فلسفه آرامش دهد تا دیگر مسائلی که خود آن را زیر پرسش می‌برند آن را زجر ندهد» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۱۳۳). در این صورت دیگر نه واقع‌گرایی می‌ماند و نه ایده‌آلیسم. به این ترتیب از نظر هوتو، ویتگنشتاین در دو دوره فکری‌اش واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم را رد می‌کند. ویتگنشتاین در رویکرد عادی به زبان می‌گوید: بچه‌ها یاد نمی‌گیرند که اشیاء وجود دارند، بلکه یاد می‌گیرند که چگونه از آنها استفاده کنند (Wittgenstein, 1974: 476) و اضافه می‌کند: انسان عقل سلیم گرا...هم از واقع‌گرایی دور است و هم از ایده‌آلیسم (Wittgenstein, 1992b: 48). یا: ایده‌آلیست‌ها و واقع‌گرایان استوار، به‌نحوی یکسان به‌فرزندان خود می‌آموزند که چگونه از اشیاء استفاده کنند (Wittgenstein, 1998: 413, 414).

۴-۶ توصیف تنها

در نهایت، هوتو نظرش را در مورد غایت فلسفه از نظر ویتگنشتاین مطرح می‌کند. او به قطعه ۱۰۹ پژوهش‌های فلسفی استناد می‌کند: «ما باید هرچه تبیین را به کلی کنار بگذاریم و «توصیف تنها» جای آن را بگیرد». بعضی مانند پلینزنت دیدگاه توصیفی ویتگنشتاین را می‌ستایند (Pleasant, 2000: 292) و برخی همچون دامت نمی‌پذیرند که «فلسفه هرگز نباید انتقاد کند، بلکه فقط توصیف کند» (Dummett, 1993: xi).

هو تو می گوید از نظر ویتگنشتاین، توصیف درجایی کارایی دارد که ما در اعمال عادی خود، گرفتار اغتشاشاتی می شویم که باید آنها را دفع کنیم. هدف از توصیف این است که به ما یادآوری کند در زندگی معمولی چگونه با چیزی برخورد کنیم که اغتشاش نداشته باشد. توصیف به معنای از نو تربیت کردن (re-educate) است. ویتگنشتاین از ما می خواهد به خانه مفاهیم خود بازگردیم: «فقط درحالت‌های بهنجار است که کاربرد واژه به روشنی تجویز می شود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۱۴۲). ما مفاهیم را به گونه‌ای بی تردید یاد می گیریم. مثلاً به بچه با قطعیت یاد می دهیم این دست توست. طوری نمی گوئیم که در آن تردید کند. او حتی به این توجه ندارد که «می داند» این دست است (Wittgenstein, 1974: 374). هو تو برای تقویت دیدگاه خودش، نظر ویتگنشتاین را در مقایسه با دیگران قرار می دهد تا بهتر بتواند ویژگی‌های مثبت آنرا نشان دهد:

۱) فلسفه سنتی برای فهم اینکه امور واقعاً چگونه هستند به «تیین مفهومی» (مفاهیمی چون وجود و شناخت و مانند آن) می پردازد. هر مفهوم، تعریفی واحد، غیرحساس و ثابت دارد. اما در فلسفه جدید، مفاهیم براساس کارکردهای آنها تعریف می شوند. یک مفهوم می تواند کارکردهای متفاوتی داشته باشد. مفاهیم به اعمال ما گره خورده اند و در معرض تغییرند. در این صورت، خصلت نهایی و ثابتی ندارند و با گروه‌های انسانی تغییر می کنند و نمی توان یکبار در مورد مفهومی بحث کرد و پرونده آن را مختومه اعلام کرد. مشکل و توهم اصلی رویکرد سنتی این است که می خواهد به نتیجه ای ثابت برسد. در حالی که باید به توسعه و پالایش و روشن سازی مفاهیم اندیشید.

۲) فلاسفه بازبینی کننده (revisionist) معتقدند که مفاهیم و اعمال همواره در حرکتند و قوه اصلاح و پیش‌روندگی (progressive) دارند. برنندوم وظیفه فلسفه را «تیین مفاهیم» می داند (Brandom, 2000: 7) و به تفسیرهای عمل‌گرایانه توجه دارد. او می گوید جنبه عملی، بر مفهوم، تأثیر نهانی می گذارد و نقش آن را مشخص می کند. برنندوم می پذیرد که در تفسیر مفاهیم، تعهدات و حقوق عملی ما نقش اساسی دارند، آنها نقش بازبینی اولیه را در توسعه عقاید و اعمال ما برعهده دارند و نهایتاً این فرایند سکویی برای توسعه عادات جدید ما فراهم می کند. رأی او شبیه به نظر ویتگنشتاین در مورد صورت زندگی است که نوع فعالیت ما، معنای مفاهیم را مشخص می کند.

۳) از نظر طبیعت‌گرایان (naturalists) علم بهترین روش برای رسیدن به ماهیات واقعی است تا توسعه مفهومی براساس آن شکل گیرد. طبیعت‌گرایان مانند فلاسفه بازبینی‌کننده معتقدند که مفاهیم و اعمال همواره در حرکتند و قوه اصلاح و پیش‌روندگی دارند.

ویتگنشتاین با طبیعت‌گرایان موافق نیست و نمی‌پذیرد که همه مسائل فلسفی، راه حل علمی داشته باشند. گرچه او امکان تغییر در مفاهیم را انکار نمی‌کند، اما معتقد است بسیاری از مفاهیم فلسفی، نیازه تغییر ندارند. در مفاهیمی که باعث اغتشاشات فلسفی می‌شوند امکان بازبینی مفهومی وجود ندارد. در نسبت با موضوعاتی درباره معنا، ذهن، منطق تغییر وجود ندارد. چون تغییر آنها، تغییر مفهومی صرف نیست. به ندرت ممکن است مفهومی جدید معرفی شود که جنبه عملی بیش‌تری دارد، اما بیش‌تر مفاهیم (مثلاً مفهوم درد) تغییر نمی‌کنند. البته بعضی مفاهیم تغییر و توسعه دارند، اما مشکلات فلسفی توسط آنها منحل نمی‌شود. ویتگنشتاین بیش‌تر به طبیعت و جایگاه مفاهیم در زندگی می‌اندیشد تا تعریف آنها. وی انکار نمی‌کند که مسائل علمی موجه وجود دارد، اما مسائل بنیادی فلسفه را از سنخ آنها نمی‌بیند. از نظر او مسائل علمی غالبند، اما او را مجذوب خود نکرده‌اند: «من نسبت به حل کردن مسائل علمی بی‌تفاوتم، اما نسبت به نوع دیگر بی‌تفاوت نیستم» (Wittgenstein, 1989: 79). از نظر ویتگنشتاین باید از مفاهیم به نحو روشن (مانند به کار بردن در زندگی روزمره) استفاده کرد. مفاهیم می‌توانند تغییر بپذیرند، اما او مانند فلاسفه بازبینی‌کننده به تحول مفاهیم معتقد نیست و آنها را برپایه علم نیز استوار نمی‌کند.

به اعتقاد هوتو، پژوهش‌های ویتگنشتاین در دو دوره براساس «روشن‌سازی» است.^۹ مسلماً روشن‌سازی وقتی به دست می‌آید که موانع عقلانی که مانع درست دیدن امور می‌شوند، برطرف شوند. او می‌گوید «روش» فلسفه می‌تواند درمانی باشد، اما «غایت» آن درمان نیست. روش و هدف دو مبنای متفاوتند. بنابراین ثمره‌ای ندارد که برحسب تقابل بین روشن‌سازی و درمان، استدلال کنیم کدام یک «غایت» واقعی ویتگنشتاین است یا کدام یک از آنها از نظر او تقدم دارند.^{۱۰} ویتگنشتاین در روشن‌سازی مسائل اساسی، اهل سکوت نیست. او پس از اینکه گره‌ها در مسائل مهم باز شود از سکوت حمایت نمی‌کند. وظیفه فلسفه آزمایش نظریه‌ها و تعیین حقیقت آنها نیست، بلکه ما باید بر نیازهای واقعی مان تمرکز کنیم: اگر تصاویر ما گمراه‌کننده نباشد، می‌توانیم بفهمیم که در موارد زیادی امکاناتی وجود دارد که باید در مورد آنها تصمیم بگیریم.

در پایان، هوتو امیدوار است که کل این اثر نشان دهد که غایت ویتگنشتاین همواره «روشن‌سازی» برخی مسائل عمیق فلسفی بوده و آن را براساس کسالت و رخوت انتخاب نکرده است. او می‌گوید این انتظار زیادی است که فکر کنیم ویتگنشتاین توانسته مسائل عمیقاً فلسفی را حل کند، همان‌طور که خودش در مقدمه رساله اذعان کرده است، او به ما تنها راه درست را نشان داده تا به برخی علایق فلسفی مجاز نزدیک شویم (Hutto, 2003:191-221).

۵. نقد و بررسی محتوایی اثر

از آنچه بیان شد می‌توان دریافت که علاوه بر ارائه تفسیری جدید از فلسفه ویتگنشتاین، بحث اصلی هوتو نفی تفسیرهای نظریه‌ای و درمانی از فلسفه اوست. انکار تفسیر نظریه‌ای از تفسیر درمانی شدیدتر است و هوتو به هیچ‌صورتی به آن تن نمی‌دهد. این در صورتی است که این تفسیر در زمان حیات ویتگنشتاین و انتشار رساله صورت پذیرفت و اولین تفسیر از افکار او بود. یعنی زمانی که فلاسفه تنها به فلسفه اول او دسترسی داشتند و هنوز فلسفه دوم او وجود خارجی نداشت. البته این تفسیر هنوز در میان مفسران ویتگنشتاین رواج دارد. اما تفاسیر غیرنظریه‌ای با استفاده از هر دو فلسفه ویتگنشتاین ارائه شدند. این مفسران کلیه آرای ویتگنشتاین را در اختیار داشتند و با استفاده از مطالبی که در فلسفه دوم او ارائه شده بود به سراغ رساله رفتند تا ببینند که آیا ردّ پایی از این مطالب در آن پیدا می‌کنند یا نه. هنگامی که آنان مطالبی قریب به موضوعات فلسفه دوم در رساله یافتند مدعی شدند که غرض ویتگنشتاین از ابتدا همین امر بوده است و دیگر موضوعات مورد نظر او را به کنار نهادند.

سخن اصلی این است که اگر ویتگنشتاین دو فلسفه نداشت و فقط رساله از او باقی مانده بود آیا همچنان جا داشت این تفاسیر از آرای او صورت پذیرد؟ آیا ارائه تفسیر نظریه‌ای از رساله محتمل تر نبود؟ آیا قائل شدن به نظریه تصویری به محتوای رساله نزدیک تر نبود؟ اصولاً آیا صحیح است که به جای دیدگاه نخست یک متفکر دیدگاه دوم او مبنا قرار گیرد تا دیدگاه اول براساس آن تفسیر شود؟ مسلماً چنین برخوردی خالی از اشکال نیست. اگر دیدگاه دوم مطرح نمی‌شد آیا دیدگاه اول خود غرضی نداشت؟

از زمان مک‌گینس و واقع‌گرایی مشهور او و در قرائت‌های درمانی، تمایل بر این است که ملاحظات ظاهراً مابعدالطبیعی رساله کم اهمیت و تحقیرآمیز جلوه داده شود. هوتو، گرچه قصد ندارد آنها را با ارزش کند، اما در این رویکرد تحقیرآمیز هم شرکت

نمی‌کند، هر چند آنها را به طریقی که مفسران نظریه‌ای تفسیر می‌کنند هم در نظر نمی‌گیرد. قائلان به تفسیر درمانی بسیار افراطی تراز او عمل کردند و حتی بخش‌هایی را هم که مورد توجه ویتگنشتاین بود به کلی نادیده گرفتند. هوتو برخورد متعادل‌تری دارد و بخش مهم فلسفه اول او را لحاظ می‌کند و با توجه به آن، تفاوت فلسفه اول و دوم را به اختلاف طبیعت زبان و محدودیت‌های آن نسبت می‌دهد. هوتو برای تثبیت اینکه در فلسفه اول هم معناداری از طریق کاربرد توجیه می‌شود به بیانی از ماونس اکتفا می‌کند و از رساله و فلسفه اول او هیچ شاهد مستقیمی ارائه نمی‌کند. البته برای چنین ادعای مهمی استناد به سخن یک مفسر کفایت نمی‌کند. تلاش برای نشان دادن استمرار در تفکر ویتگنشتاین قابل تقدیر است، اما اگر اصول آن رعایت شود. حتی اگر با هوتو همدلی کنیم باز هم جا دارد از کم توجهی هوتو نسبت به تفسیر نظریه‌ای گلایه‌مند باشیم. همان‌طور که هوتو مشکلاتی را به فلسفه اول نسبت داد که از ابهام نظرات ویتگنشتاین نشأت می‌گرفت، می‌توان ابهامی دیگر نیز به آن ابهامات افزود و آن اینکه ویتگنشتاین هنوز نمی‌دانست که تفکر خود را چگونه ادامه دهد. هنوز نسبت به کنار گذاشتن فلسفه مابعدالطبیعی به قطع نرسیده بود، اما سپس نظرش در این مورد هم روشن شد و آن را کنار گذاشت و دیدگاهی غیر مابعدالطبیعی برگزید.

مسئله دیگر آن است که هوتو غیر ممکن بودن تفسیر نظریه‌ای را بر منطق استوار کرد، چگونه می‌توان از طریق منطق به چنین دیدگاهی قائل شد. البته او بحث صورت منطقی را به صورت زندگی کشانید که دیگر موضوعی منطقی نیست. افزون بر این هوتو نظر خود را در مورد اینکه مقصودش از امکانات ترکیبی اشیاء چیست به وضوح روشن ساخت.

هوتو برای تفسیر درمانی هم ردیه‌ای قوی تدارک دید، اما گویی نسبت به آن ملایم‌تر موضع می‌گیرد، چون درمان را به عنوان روش فلسفه ویتگنشتاین می‌پذیرد، هر چند آنرا غایت فلسفه او نمی‌داند. این در حالی است که این تفسیر نتایج زیان‌آوری برای فلسفه ویتگنشتاین دارد، چون علاقه ویتگنشتاین به مسائل عمیق فلسفی و بسیاری از موارد رساله و دیدگاه‌های فلسفی ویتگنشتاین را نادیده می‌گیرد. هوتو تأیید می‌کند که ویتگنشتاین در چند موضع درباره منافع درمانی در فلسفه سخن گفته است، اما به اعتقاد هوتو فلسفه، برتر از آن است که تنها ما را از تصاویر خطا آزاد کند و عادات بد فکری ما را از بین ببرد. یادآوری‌های ویتگنشتاین، نتیجه درمانی دارد اما هدف او این است که

اغتشاشاتی را برطرف کنند که ما را به زحمت انداخته‌اند تا بتوانیم دیدگاه روشنی از مسأله فلسفی داشته باشیم.

تأکید ویژه دیگر هوتو آن است که ملاک معناداری در نظر ویتگنشتاین از ابتدا بر «کارکرد» بنیان گذارده شده است. توجه به کارکرد، باعث ارتباط ویتگنشتاین با پراگماتیست‌ها می‌شود. گره خوردن مسأله زبان و کارکرد از جمله مسائلی است که در فلسفه معاصر پی گرفته شده است. ریچارد رورتی تحت تأثیر ویتگنشتاین هم به زبان اهمیت اساسی می‌دهد، هم بر کارکرد و عمل تأکید می‌کند و هم به سودمندی معرفت در موقعیت‌های زمانمند و مکانمند توجه دارد. از نظر رورتی، زبان بازنمایی‌کننده نداریم، چون رابطه ضروری بین آنچه ما در باره آن صحبت می‌کنیم و واقعیت وجود ندارد. زبان تنها ابزاری برای سازگار شدن در زندگی است.

۶. نتیجه‌گیری

هوتو با اعتقاد به «منطق» به عنوان مبنای فلسفه ویتگنشتاین، برداشتی ویژه از شیء منطقی ارائه کرد و آن را موجود ندانست. او بر این اساس تفسیر نظریه‌ای را رد کرد و ملاک معناداری را «کارکرد» در نظر گرفت و تحلیل زبانی را به معنای «روشن سازی» لحاظ کرد. او از همین جا، غایت اولیه فلسفه در نظر ویتگنشتاین را بنیان نهاد. در روشن سازی، اطلاع جدیدی به ما داده نمی‌شود، تنها توجه ما به چیزی جلب می‌شود که در برابر دیدگان ما قرار دارد. ویتگنشتاین به دلیل محدودیت‌هایی نمی‌تواند در فلسفه اول به غایت مورد نظر خود برسد. چون او به خطا بر بازنمایی امور واقع تأکید کرده، ماهیت زبان را محدود در نظر گرفته، تنها یک کارکرد به آن نسبت داده، و ملاک روشنی برای تمیز معناداری از بی‌معنایی به دست نداده بود. گرچه به تمایزاتی هم اشاره کرده بود. تغییر نگرش نسبت به زبان و تعدد کارکردهای آن، مشکلات فلسفه او را برطرف ساخت و باعث شد مفهوم ایستای صورت منطقی به مفهوم منعطف صورت زندگی تغییر شکل دهد. هنگامی که این موانع رفع شد او توانست به غایت فلسفه، یعنی روشن سازی و به شکل بالغ تر آن توصیف، دست یابد. هوتو پس از به کرسی نشاندن مدعای خود به ارائه نمونه‌هایی پرداخت که در آنها ویتگنشتاین، به تفسیر هوتو، قصد تبیین و نظریه پردازی ندارد و به روشن سازی می‌پردازد. دونه‌ونه او در مورد «آگاهی» و «پیروی از قاعده» است. مطابق این نمونه‌ها، نظر ویتگنشتاین در مورد روشن سازی امور از طریق توجه به زبان روزمره و کارکردهای عادی و عملی آن، که حتی پیش‌تر از

مواضع واقع‌گرایانه و ایده‌آلیستی فلسفی است، صورت می‌گیرد. به‌این ترتیب غایت فلسفه نه نظریه است و نه درمان، بلکه فلسفه به‌دنبال «توصیف تنها» است.

پی‌نوشت

1. Daniel D. Hutto. *Wittgenstein and the End of Philosophy: Neither Theory nor Therapy*.
2. این کتاب در سال ۲۰۰۶ تجدید چاپ شد و به آن فصلی ضمیمه گردید که در آن هوتو به منتقدان خود پاسخ داده است.
3. "Making Sense of Nonsense: Kierkegaard and Wittgenstein", in *Proceedings of the Aristotelian Society*, Vol: XCVIII, Part III, 265-85.
4. "Consciousness Demystified: A Wittgensteinian Critique of Dennett's Project", in *The Monist*: 87 (4), 1995.
5. "Was the Later Wittgenstein a Transcendental Idealist?", in *Current Issues in Idealism*, Bristol: Thoemmes Press, 1996.
6. هوتو با استفاده از اعتقاد گفورت - از نظریه به درمان - نام کتاب خود را «نه نظریه و نه درمان» می‌گذارد.
7. آنان برای فهم کامل فلسفه ویتگنشتاین به طور مصمم و با شدت و تندی قرائت نظریه‌ای را کنار می‌گذارند. از این رو از آنان به عنوان خوانندگان مصمم (resolute) یاد می‌شود.
8. روش صحیح فلسفه شاید این می‌بود: هیچ چیز را نبایستی گفت مگر آنچه را که می‌تواند گفته شود (Wittgenstein, 1992a: 6/53).
9. (Wittgenstein, 1992a: 4/0031; ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۱۲۲-۷).
۱۰. او می‌گوید: ما در صدد نیستیم که چیز تازه‌ای بفهمیم بلکه می‌خواهیم چیزی را که از قبل کاملاً در معرض دید است بفهمیم، چون آنچه متوجه نیستیم همین است؛ یا می‌گوید: پژوهش ما پژوهش دستور زبانی است. چنین پژوهشی با روشن کردن بدفهمی‌ها بر مسأله روشنایی می‌افکند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۹۰-۸۹).

کتاب‌نامه

- روحانی، سحر و نوظهور، یوسف (بهار و تابستان ۱۳۹۴). «تراکتاتوس؛ آغاز رویکرد درمانی ویتگنشتاین به فلسفه»، پژوهش‌های فلسفی، دوره ۹ شماره ۱۶، صص ۷۹-۹۵.
- زندیه، عطیه. (۱۳۸۶). دین و باور دینی در اندیشه ویتگنشتاین. چاپ اول، تهران: نگاه معاصر.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۰). پژوهش‌های فلسفی. ترجمه فریدون فاطمی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

- Brandom, Robert. (2000). "Reason, Expression and the Philosophic Enterprise" in *What Is Philosophy?* New Haven and London: Yale Uni. Press.
- Conant, James. (1989). "Must We Show What We Cannot Say?" in *The Sense of Stanley Cavell*, PA: Bucknell Uni. Press.
- Conant, James . (2000)." Elucidation and Nonsense in Frege and Early Wittgenstein" in *The New Wittgenstein*, London: Routledge.
- Diamond, Cora. (1995).*The Realistic Spirit: Wittgenstein, Philosophy and Mind*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Dummet, Michael. (1993). *Truth and Other Engmas*. London: Duckworth.
- Gefwert, Christoffer. (2000). *Wittgenstein's on Thought, Language and Philosophy*. Aldershot: Ashgate.
- Hutto, Daniel D. (2003). *Wittgenstein and the End of Philosophy: Neither Theory nor Therapy*. Basingstoke: Palgrave.
- Kripke, Saul A. (1982). *Wittgenstein on Rules and Private Language*. Oxford: Blackwell.
- McGinn, Marie. (1997).*Wittgenstein and the Philosophical Investigations*. London: Routledge.
- Mounce, H.O. (1981). *Wittgenstein's Tractatus*. Oxford: Blackwell.
- Pears, David. (1988).*The False Prison: A Study of the Development of Wittgenstein's Philosophy*. Vol. 2. New York: Clarendon Oxford.
- Russell, Bertrand. (1918). "The Philosophy of Logical Atomism" in *Logic and Knowledge*, edited by Charles Robert Marsh. London: Unwin Hyman.
- Williams, Bernard. (1974). "Wittgenstein and Idealism". In *Understanding Wittgenstein*. Cambridge: Cambridge Uni. Press.
- Wittgenstein, Ludwig (1974), *On Certainty*, Trans. G.E.M. Anscombe, Basil BlackWell.
- Wittgenstein, Ludwig. (1989), *Culture and Value*. Trans. P. Winch, Basil BlackWell.
- Wittgenstein, Ludwig- .(1992a), *Tractatus Logico-Philosophicus*, Trans. C.K. Ogden, Routledge
- Wittgenstein, Ludwig- . (1992b), *The Blue and Brown Books*, Trans. R. Rhees, Basil BlackWell.
- Wittgenstein, Ludwig . (1998), *Zettel*.ed. Von Wright, and G. E. M. Anscombe, Oxford: BlackWell.